



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سیرہ عملی امام چہارم علیہ السلام

حسین مطہری محب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره عملی امام چهارم علیه السلام

نویسنده:

حسین مطهری محب

ناشر چاپی:

فرهنگ جهاد

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	سیره عملی امام چهارم علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	امام و امامت
۷	علی بن الحسین پیام‌رسان کربلا
۷	پیام امام در کوفه
۸	پیام امام در شام
۱۰	امام در مدینه
۱۱	امام و زنده نگاه داشتن نام و یاد کربلا
۱۲	امام و عبادت
۱۳	امام و بهره‌گیری از دعا
۱۴	امام و تبیین معارف الهی
۱۵	امام و فضایل اخلاقی
۱۵	عفو و گذشت
۱۶	دستگیری از نیازمندان
۱۶	امام و شهادت
۱۷	پاورقی
۱۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

سیره عملی امام چهارم علیه السلام

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۱۶۸۶۴

سرشناسه: مطهری‌محب، حسین

عنوان و نام پدیدآور: سیره عملی امام چهارم (ع)/مطهری‌محب، حسین

منشأ مقاله: فرهنگ جهاد، ش ۳۵، (بهار ۱۳۸۳): ص ۱۸۵ - ۱۹۱.

، ش ۳۶، (تابستان ۱۳۸۳): ص ۱۴۹ - ۱۶۹.

توصیفگر: تاریخ اسلام

توصیفگر: سیره نبوی

توصیفگر: فضایل اخلاقی

توصیفگر: علی بن حسین (ع)، امام چهارم

امام و امامت

شام، از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، فرمانروایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان را به خود دید. مردم این سرزمین نه سخن پیامبر را شنیده بودند و نه روش اصحاب او را می‌دانستند. تنی چند از صحابه رسول خدا هم که بدان سرزمین رفتند و سکونت جستند، مردمانی پراکنده از یکدیگر بودند و در توده‌های مردم نفوذی نداشتند. در نتیجه مردم شام کردار معاویه پسر ابوسفیان و پیرامونیان او را سنت مسلمانی می‌پنداشتند... بنابراین شگفت نیست که در مقتلها بخوانیم: «به هنگام درآمدن اسیران به دمشق، مردی در روی علی بن الحسین - علیه‌السلام - ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد و امیرالمؤمنین را بر شما پیروز گردانید.» [۱]. معاویه وقتی به قدرت رسید، از هیچ تلاشی برای بسط نفوذ خود فروگذار نکرد و شرایط را به گونه‌ای درآورد که سرانجام از مردم برای فرزند خود یزید نیز بیعت گرفت. او در مدت تسلط خود بر شام و غیر آن، لعن بر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - را در خطبه‌ها رواج داد. بر اثر نیرنگهای او بود که ماجرای حکمیت و متارکه جنگ و صلح امام حسن - علیه‌السلام - و ده سال سکوت و عدم تحرک نظامی امام حسین - علیه‌السلام - پیش آمد. معاویه، خلافت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - را که باید در امام معصوم - علیه‌السلام - متبلور می‌شد به ملک و حکومت موروثی تبدیل کرد و از مردم با ابزار «زر» و «زور» و «تزویر» برای فرزند شراب‌خوار و متجاهر به فسق خود، یزید، به عنوان خلافت و حکومت بر مردم، بیعت گرفت. سه مفهوم «اطاعت از ائمه»، «لزوم جماعت» و «حرمت نقض بیعت» از رایج‌ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه‌ی خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد. این سه واژه، اصول درستی بود که به هر روی، در شمار مفاهیم دینی - سیاسی، اسلامی بود. چنانکه از نظر عقل نیز، برای دوام جامعه و حفظ اجتماع رعایت آنها لازم می‌بود. [۲]. اما از این مفاهیم سوء استفاده شد و در واقع برای تحکیم حکومت نامشروع بهره‌برداری شد. «اطاعت از امام باید کرد ولی آیا از امام عادل باید اطاعت کرد یا اطاعت از سلطان جائز هم واجب است؟ حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش و حفظ وحدت و عدم ایجاد تزلزل در جامعه، اما آیا در حکومت استبدادی و جائران نیز این اصل، باید رعایت شود؟! حرمت نقض بیعت به عنوان رعایت عهد، در اسلام تمجید شده است، اما اگر با حاکمی جائز و فاسق و متجاهر به فسق مثل یزید بیعت نشد یا بیعت با او شکسته شد باز این حرمت هست؟!» [۳]. عمال یزید با

چنین ابزاری به جنگ با اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - آمدند. آنان تمامی مفاهیم اصیل اسلامی و سیره نبوی را تحریف می کردند. سرانجام ماجرای کربلا به وقوع پیوست. اینجاست که نقش امام زین العابدین - علیه السلام - آشکار می شود. امام علی بن الحسین - علیه السلام - در محرم سال ۶۱ هجری که حادثه خونبار کربلا به وقوع پیوست، به امامت رسید. در این حادثه بیشتر شخصیت‌های بنی هاشم همراه سیدالشهداء به شهادت رسیدند و بنابر تقدیر الهی امام زین العابدین - علیه السلام - به علت بیماری از گزند بنی امیه در امان ماند تا منصب امامت را بعد از سیدالشهداء - علیه السلام - به عهده بگیرد. بنی امیه در شرایطی نابرابر، به ظاهر بر دشمن خود چیره گشته و بازماندگان آنها را به اسارت گرفته بود و این پیروزی ظاهری، شیعه را دچار ضربه روحی و روانی گیج کننده‌ای کرده بود. در این حال، امام سجاد باید مدیریت این کشتی شکسته را در این دریای متلاطم و مواج به عهده می گرفت. این در حالی بود که برای شیعه، یاران بسیار کمی باقی مانده بود به نحوی که از امام - علیه السلام - نقل شده است که «ما بمکة و المدینة عشرون رجلاً یُحِبُّنا»؛ [۴] «در مکه و مدینه، بیست نفر دوستدار واقعی نداریم». از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است: «ارتد الناس بعد قتل الحسین - علیه السلام - الا ثلاثه: ابو خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم، ثم الناس لحقوا و کثروا» [۵]. «بعد از شهادت حسین - علیه السلام - مردم برگشتند مگر سه نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم. بعدها مردم آمدند و ملحق شدند و زیاد شدند».

علی بن الحسین پیام رسان کربلا

پیام امام در کوفه

دانستیم که امام سجاد - علیه السلام - در چه شرایطی به امامت رسید. حال باید با توجه به شرایط موجود، وظیفه امامت را به انجام رساند. او باید خاندان پیامبر را معرفی کند، بنی امیه را به مردم بشناساند و عملکرد مردم کوفه را مورد نکوهش قرار دهد و آنان را متنبه سازد و سرانجام سیره نبوی را آشکار ساخته، نور حقیقت سنت جد بزرگوار خود را از پشت ابرهای تحریف سالهای تسلط منحرفان و دنیاطلبان بر مردم بتاباند و پیام کربلا را برساند؛ همان هدفی که حضرت سیدالشهداء پیشتر معین نموده بود: «... انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی - صلی الله علیه وآله وسلم - اريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنکر و أسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب - علیه السلام -» [۶]. «خروج من برای اصلاح انحرافات پیدا شده در امت جدم و امر به معروف و نهی از منکر می باشد و سیره‌ام، سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب - علیه السلام - است». حال، حضرت سجاد - علیه السلام - در میان کاروان اسیران در آن شرایط دشوار و پیچیده، این کار را آغاز می کند. این کاروان به کوفه می رسد، امام - علیه السلام - به مردم اشاره می کند که ساکت باشند، همه سکوت اختیار می کنند. حضرت به پا خاسته و خدای را سپاس می گوید، نام پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - را می برد و بر وی درود می فرستد. سپس می فرماید: «ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی و من لم يعرفنی فأنا أعرفه بنفسی: انا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیه السلام - أنا ابن من انتھکت حرمتہ و سلبت نعمته و انتھب ماله و سبب عیاله» [۷]. «ای مردم! هر که مرا شناخت که شناخته است و هر که نشناخت، من خود را به او معرفی می کنم. من علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالبم. من فرزند کسی هستم که احترامش هتک شد و اموالش ربوده شد و ثروتش به تاراج رفت و اهل و عیالش اسیر شد». سپس می فرماید: «أنا ابن المذبوح بشطّ الفرات من غیر دَخلٍ و لا تُراتٍ، أنا ابن من قُتل صبراً، و کفی بذلك فخراً» [۸]. «من فرزند کسی هستم که او را در کنار رود فرات بدون سابقه کینه و عداوت سر بریدند، من فرزند کسی هستم که او را با شکنجه کشتند و همین فخر او را کافی است». کوفه شهری است که نام علی بن ابی طالب، برای آن آشناست. کوفه شاهد عدالت علی - علیه السلام - بوده است. مرکز خلافت آن حضرت، همین شهر است و تا جهان باقی است لبریز از طنین ناله‌های علی - علیه السلام - نیز خواهد بود.

نیز کوفه شهری آشنا با نام و یاد و شخصیت حسین بن علی - علیه‌السلام - است؛ چه آنکه دعوت از او توسط مردم بی‌وفای همین شهر بوده است. آنان بودند که با آن حضرت بیعت نموده، نامه‌ها به وی نوشتند و از وی دعوت نمودند تا بدانجا بیاید و در رکابش با بنی امیه ستیز کنند و حق خلافت را به حق‌دار دهند. معاویه وقتی به قدرت رسید، از هیچ تلاشی برای بسط نفوذ خود فروگذار نکرد و شرایط را به گونه‌ای درآورد که سرانجام از مردم برای فرزند خود یزید نیز بیعت گرفت. ولی معرفی امام سجاد - علیه‌السلام - نکته‌ای دیگر را نیز در بر دارد. گویا او روضه می‌خواند، او می‌فرماید من پسر آن کسی هستم که چنین کشته شد و بر مال و اهل و عیال او چنین پیش آمد. من فرزند همان کسی هستم که حفظ حرمت او واجب بود ولی حرمت او را شکستند. همان کسی که جدش رسول الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - برای او، حرمت قائل بود. آری این در واقع اولین روضه‌ای بود که علی بن‌الحسین - علیه‌السلام - برای آن مردم خواند. بعد می‌فرماید: «أيتها الناس فأنشدكم الله! هل تعلمون انکم کتبتم الی ابي و خدعتموه و اعطیتموه من انفسکم العهد و الميثاق و البيعة و قاتلتموه.» [۹]. «ای مردم! شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که شما بودید که به پدرم نامه نوشتید و فریبش دادید؟ و با او عهد و پیمان بستید و بیعت نمودید و به جنگ با او پرداختید؟» آن حضرت - علیه‌السلام - با این کار، وجدان خفته مردم را بیدار نموده، عمل بد آنان را به زرخشان می‌کشد و سپس به نکوهش آنان می‌پردازد: «فَتَبَّأ لِمَا قَدَّمْتُمْ لَانْفُسِكُمْ و سَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ بَأْيُهُ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - اذ يَقُولُ لَكُمْ قَتَلْتُمْ عِترتی و انتهکتُمْ حُرمتی فَلَسْتُمْ مِن أُمَّتِي.» [۱۰]. «مرگ بر شما باد، این کرداری که از پیش برای خود فرستادید و رسوایی بر این رأی شما. با چه دیده‌ای به روی رسول خدا نگاه خواهید کرد هنگامی که به شما بگوید: عترت مرا کشتید و حرمت مرا هتک کردید، پس از امت من نیستید؟!» راوی می‌گوید: «صداها از هر طرف برخاست و به یکدیگر می‌گفتند: نابود شده‌اید و خود نمی‌دانید....» [۱۱]. این اولین پیام و بیدار باش بود که از زبان مبارک آن حضرت که به سرچشمه وحی متصل است جاری شد. نوبت به مسائلی رسید که در کاخ ابن زیاد اتفاق افتاد. وقتی گفت و گو بین ابن زیاد و حضرت - علیه‌السلام - پیش آمد، ابن زیاد از شجاعت و صراحت لهجه آن حضرت به خشم آمد. او که از پیروزی ظاهری، مغرور بود، توقع نداشت که از این اسیران که تمامی مصیبت‌ها بر آنها وارد شده بود، چنین روحیه‌ای را مشاهده کند. آن مغرور ساده‌دل نا آشنا با خاندان وحی، حضرت را تهدید به کشتن کرد و اینجا بود که حضرت - علیه‌السلام - ضربه روحی و روانی گیج‌کننده‌ای بر ابن زیاد وارد کرد. حضرت فرمود: «أبا القتل تُهَدِّدنی یا ابن زیاد؟ أما علمت أن القتل لنا عادةً و کرامتنا الشهادة؟» [۱۲]. «ای ابن زیاد! تو مرا به کشته شدن تهدید می‌کنی؟ آیا ندانستی که کشته شدن برای ما عادت است و شهادت مایه‌ی سربلندی ماست؟» با کمی تأمل در این سخنان معلوم خواهد شد که با هیچ شیوه‌ای نمی‌توان با این سخنان برخورد کرد. وقتی حضرت - علیه‌السلام - می‌فرمایند کشته شدن برای ما عادت است و شهادت مایه‌ی سربلندی، با چه روشی می‌توان، در مقابل این نگرش ایستاد؟ این کلام حضرت، اعلام پیروزی مطلق است. او با این کلام، تمامی دستاوردهای ابن زیاد را به باد داد و فرمود آن چه در کربلا پیش آمد یک پیروزی تمام عیار برای ماست؛ چه اینکه شهادت مایه‌ی سربلندی ماست و تا تاریخ هست، این شعار زنده خواهد بود. وقتی ابن زیاد، حضرت را تهدید به قتل کرد، امام - علیه‌السلام - خطاب بهاء فرمود: ای ابن زیاد! آیا مرا به کشته شدن تهدید می‌کنی؟ آیا ندانستی که کشته شدن برای ما عادت و شهادت مایه‌ی سربلندی ماست؟!»

پیام امام در شام

شام، وضعیتی دیگر گونه داشت. شرایط حاکم بر شام، بسیار با شرایط حاکم بر کوفه متفاوت بود؛ چه اینکه شام سالهای متمادی مرکز حکومت و جولانگاه بنی امیه بود. بر شام فرهنگی حاکم بود که بنی امیه آن را رواج داده بود. «شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، فرمانروایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان را به خود دید.» [۱۳] شام معاویه و یزید را می‌شناخت. شام با اسلام آشنا شده بود؛ البته اسلامی که معاویه و یزید، «امیرالمؤمنین!» آن باشند. شام آنقدر با اهل بیت رسول خدا - صلی‌الله

علیه وآله وسلم - نا آشنا بود که وقتی کاروان اسیران کربلا بدان وارد شدند، پیرمردی آمد و به زنان و خاندان حسین - علیه السلام - که بر در مسجد ایستاده بودند نزدیک شد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود کرد و شهرها را از مردان شما آسوده نمود و امیرالمؤمنین را بر شما مسلط کرد. حضرت به او فرمود: ای پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری. سپس فرمود: آیا معنی آیه ی «قل لا أسئلكم علیه أجرأ الا المودة فی القربی» [۱۴] را فهمیده‌ای؟ گفت: آری. آنگاه فرمود: خویشاوندان پیغمبر ماییم. سپس فرمود: آیا در سوره ی بنی اسرائیل خوانده‌ای «و آت ذا القربی حقه» [۱۵] که حق خویشاوندان را ادا کن؟ گفت: آری خوانده‌ام. حضرت فرمود: ای پیرمرد، خویشاوندان ماییم. سپس فرمود: آیا این آیه «واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسهُ و للرسول و لذی القربی» [۱۶] «بدانید، هر چه سود برید، یک پنجم آن، از آن خدا و رسول خدا و خویشاوندان اوست.» را خوانده‌ای؟ گفت: آری خوانده‌ام. حضرت فرمود: پیرمرد! خویشاوندان پیغمبر ما هستیم. سپس فرمود آیا این آیه ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» [۱۷] «خداوند خواسته است که پلیدی را از شما اهل بیت بردارد و شما را پاک و پاکیزه فرماید.» را خوانده‌ای؟ گفت: آری. این آیه را خوانده‌ام. حضرت فرمود: ای پیرمرد! ما آن خاندانی هستیم که خداوند، آیه ی تطهیر را مخصوص ما فرو فرستاده است. پیرمرد ساکت شد و پشیمان از آنچه که گفته بود. او گفت: تو را به خدا، شما همان هستید که گفتی؟ حضرت فرمود: به خدا قسم، بدون شک ما همانهایی هستیم که گفتیم، به حق جدم رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - که ما همان خاندانیم. پیرمرد به گریه افتاد، عمامه‌اش را بر زمین زد، سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا! ما از دشمنان جنی و انسی آل محمد بیزاریم. سپس به حضرت عرض کرد: آیا راه توبه‌ای برای من هست؟ حضرت فرمود: آری، اگر باز گردی و توبه کنی، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و تو با ما خواهی بود. پیرمرد توبه کرد و به دستور یزید کشته شد. این صحنه‌ای بود از آنچه در بدو ورود پیش آمد. اینها مسلمانان شام بودند، اهل طاعت و عبادت بودند. اینها افرادی نبودند که با اسلام، سر و کاری نداشته باشند. آری اسلام منطقه شام چنین بود که اهل بیت را نمی‌شناخت. این، نتیجه سالها کار فرهنگی بنی امیه بر افکار عمومی این منطقه بود. و آن هم اثر ورود آن کاروان که یک پیرمرد که سالها تحت تأثیر تبلیغات بنی امیه قرار گرفته است، وقتی کلام وحی را از خاندان وحی می‌شنود، به حقیقت پی می‌برد. دقیقاً آنچه که بنی امیه نمی‌خواست. اما در کاخ یزید، حضرت - علیه السلام - سپاس و ثنای الهی را به جا آورد و خطبه‌ای خواند که دیدگان را اشکبار و دلها را آتش زد... آنگاه خود را معرفی نمود: «ای مردم! من پسر مکه و مناهستم. من پسر زمزم و صفا هستم. من پسر کسی هستم که حجر الاسود را با گوشه و اطراف عبا برداشت... من پسر محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - هستم... من پسر علی مرتضی - علیه السلام - هستم. من فرزند کسی هستم که آنقدر با مشرکان جنگید تا اینکه گفتند: لا اله الا الله. من پسر کسی هستم که در رکاب رسول خدا با دو شمشیر جنگید و با دو نیزه جهاد نمود و دو بار هجرت نمود و دو مرتبه با حضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - بیعت کرد و در بدر و حنین با دشمنان اسلام و رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - جنگید و لحظه‌ای به خدا کفر نورزید. من، فرزند صالح‌ترین مؤمنان و وارث پیامبران و نابود کننده ملحدین و پیشوای مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عبادت‌کنندگان و فخر گریه‌کنندگان و شکیباترین صبرکنندگان و برترین قیام‌کنندگان از خاندان فرستاده خداوند هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید کرد و میکائیل او را یاری نمود. من فرزند کسی هستم که از حرم مسلمانان حمایت نمود و با مارقین (کسانی که از دین خارج شدند) و ناکثین (کسانی که پیمان شکستند) و قاسطین (ستمگران) جنگید... من فرزند فاطمه زهرا - سلام الله علیها - هستم. من فرزند سرور زنان هستم.» [۱۸]. راوی می‌گوید آنقدر حضرت، خود را معرفی نمود که جمعیت به گریه و ناله افتاد و یزید ترسید که شورش و فتنه ایجاد شود، به مؤذن گفت، بیاید و اذان بگوید. در نحوه معرفی حضرت - علیه السلام - باید دقت کرد. آن حضرت از اول که خود را معرفی می‌کند، نسبت خود را به حضرت رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - می‌رساند. یعنی همان کسی که شما او را به عنوان فرستاده خدا قبول دارید و دین خود را به او منتسب می‌کنید و یزید را خلیفه او می‌دانید، من فرزند او هستم، و عباراتی بسیار زیبا و گویا در وصف آن حضرت می‌فرماید.

سپس خود را فرزند علی مرتضی - علیه السلام - می‌نامد. این بخش از معرفی حضرت بسیار مهم است. شام، منطقه‌ای نبود که علی - علیه السلام - را بشناسد. آنها سالها علی - علیه السلام - را در خطبه‌ها به امر معاویه لعن می‌کردند. یعنی همان کسانی که معتقد به رسالت نبی اکرم و متدین به دین او بودند، آنها از علی - علیه السلام - که در غدیر خم به وصایت حضرت - صلی الله علیه و آله وسلم - نصب شد و همه شاهد آن بودند و با او بیعت شد، سالها تبری می‌جستند. حال در چنین شرایطی حضرت - علیه السلام - خود را فرزند او می‌داند و سپس شروع به معرفی آن امام همام می‌نماید که علی - علیه السلام - کسی است که مردم را مسلمان نمود، آنان مشرکانی بودند که با جهاد و حماسه علی - علیه السلام - تسلیم شدند. علی - علیه السلام - کسی بود که در جهاد با مشرکان در رکاب پیامبر بود و مجاهدی بود که با دو شمشیر و دو نیزه جنگید و دو بار هجرت نمود و با آن حضرت، دو بار بیعت نمود و در بدر و حنین مجاهده نمود و به قدر چشم به هم زدنی به خدای متعال کفر نورزید. تمام این تعبیرها در واقع چون پُتکی بر سر بنی امیه وارد می‌شود؛ چون معاویه و پدرش ابوسفیان تا آخرین لحظه تسلیم سخن حق رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - نشدند و تا آخر در مقابل آن حضرت - صلی الله علیه و آله وسلم - مقاومت نمودند و در آخر از روی اجبار و اکراه، تن به اسلام دادند و در تمامی آن مدتی که پدر یزید و جد یزید در حال کفر بودند، علی مرتضی - علیه السلام - در کنار حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - بود. اگر آن دو یک عمر کافر بودند، علی - علیه السلام - لحظه‌ای به خداوند، کفر نورزید. آری من فرزند اویم و شما فرزندان چنین شخصی را کشتید و خاندان او را اسیر نمودید و سرهای کشته‌های آنان را بر سر نیزه نمودید. آنگاه خود را خلیفه رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - و مسلمان می‌نامید! به هیچ شیوه‌ای بهتر از این، نمی‌توان آل محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - را معرفی کرد و پیام کربلا را به مردم رساند و بنی امیه را مفتضح نمود. آنگاه به اوصاف و مناقب حضرت پرداخته، عظمت معنوی او را به رُخ آن جماعت خفته می‌کشد و بعد اشاره به جنگ آن حضرت با سه گروه اصلی در زمان حکومت چند ساله خود می‌کند. ستیز در راه خدا با گروه‌های خارج شدگان از دین، پیمان‌شکنان و ستمگران. پیداست که تقابل آن حضرت با گروه سوم یعنی قاسطین، همان جنگ صفین و نبرد آن حضرت با معاویه، پدر یزید می‌باشد. سه مفهوم «اطاعت از ائمه»، «لزوم جماعت» و «حرمت نقض بیعت» از رایج‌ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. امام سجاد - علیه السلام - در آن شرایط حاکم بر شام و در حال اسارت در کاخ یزید، جنگ حضرت امیر - علیه السلام - با معاویه را، جنگ با قاسطین شمرده، به این عملکرد افتخار می‌کند. این ستیزی است همه جانبه و با تمام قوا با بنی امیه و طرز اندیشه آنان و کوبیدن و خرد کردن پایه‌های حکومت آنان که اکنون به یزید رسیده است. سپس خود را فرزند فاطمه زهرا - سلام الله علیها - می‌داند؛ سرور زنان عالم و همان شخصیتی که رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - رضایت او را رضایت خدا و خشم و غضب او را موجب غضب الهی می‌دانست. آری حضرت - علیه السلام - خود را به خوبی معرفی کرد و وجدان خفته حاضران را بیدار نمود و آنان پی به حقیقت بردند و صدای ضجه و ناله و گریه بلند شد. حکومت بنی امیه به لرزه افتاد و موجب ترس و وحشت بنی امیه و یزید شد. از این رو یزید بیش از این اجازه سخن گفتن به آن حضرت نداد و به بهانه نماز، سخن آن حضرت را قطع نمود و دستور داد که اذان گفته شود، اما حضرت از اذانی که دستاویز حکومت ظلم و جور است نیز بهره کامل برد. «وقتی مؤذن در اذان الله اکبر گفت، حضرت فرمود: چیزی بزرگ‌تر از خدا نیست. وقتی گفت: اشهد ان لا اله الا الله، حضرت فرمود: مو و پوست و گوشت و خونم به این امر، شهادت می‌دهد. وقتی مؤذن گفت: اشهد ان محمداً رسول الله، حضرت از بالای منبر رو به یزید گفت: آیا محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست که دروغگویی و کافر و اگر بگویی جد من است، چرا عترت او را کُشتی؟» [۱۹]. حضرت - علیه السلام - با جملاتی ساده ولی بی‌پیرایه، بنی امیه و یزید را به محاکمه کشید و او را محکوم نمود و تمامی نقشه‌های آن گروه و فرقه گمراه را نقش بر آب نمود. تبلیغات آنها را خشتی کرد و پیام اصیل اسلام را در آن جمع، به گوش همه رسانید.

مدینه با کوفه و شام، تفاوت اساسی داشت. مدینه شهر رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - است. مدینه شهری است که کاملاً با اهل بیت آشناست. مدینه شهر علی بن الحسین - علیه السلام - است و او در مدینه به دنیا آمده است. مدینه شهر حسین بن علی - علیه السلام - است و آن حضرت از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و به دعوت اهل کوفه به سوی کوفه! حال این کاروان، یادگار کاروان امام حسین - علیه السلام - است که پس از چند ماه که از آنجا حرکت کرده بود، دوباره بر می‌گردد. عزیزانی که رفته‌اند و حال بر می‌گردند، طبعاً باید مورد استقبال واقع شوند. «از بشیر بن جذلم نقل شده است که وقتی کاروان کربلا به نزدیکی مدینه رسید، علی بن الحسین - علیه السلام - فرود آمد و بارها را باز کرد و خیمه‌اش را برپا نمود و زنان را پیاده کرد و به بشیر بن جذلم که پدرش شاعر بود فرمود: ای بشیر خدا پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، تو هم می‌توانی شعر بگویی؟ عرض کرد: آری، ای فرزند رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - من شاعرم. فرمود: وارد مدینه شو و مرگ ابی عبدالله - علیه السلام - را اعلام کن. بشیر چنین کرد. مدینه سراسر، حزن و اندوه و ماتم شد، زنان صدا به واویلا بلند نمودند. او می‌گوید: من نه از آن روز بیشتر گریان دیده‌ام و نه از آن روز بر مسلمانان تلخ‌تر. مردم به استقبال این کاروان دل شکسته رفتند. حضرت بر چهارپایه‌ای نشسته و بی‌اختیار گریه می‌کرد و صدای مردم به گریه بلند شد، با اشاره حضرت، مردم از جوش و خروش افتادند.» [۲۰]. شیوه سخن گفتن امام با مردم مدینه، غیر از گونه‌ای است که با مردم کوفه و در شام سخن گفت. «او سپاس خدای را به جا آورد و بعد از آن فرمود: خدای را سپاس گزاریم بر کارهای بزرگ و پیشامدهای ناگوار روزگار و درد این ناگواریها و سوزش زخم زبانها و مصیبت‌های بزرگ و دلسوز و اندوه‌آور و دشوار و ریشه‌کن. ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد، ما را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا فرمود و شکست بزرگی در اسلام پدید آمد. اباعبدالله الحسین و خانواده‌اش را کشتند و کودکش را اسیر کردند و سر بریده‌اش را بر نوک نیزه زدند و در شهرها گرداندند و این مصیبتی بود که مانند ندارد. ای مردم! کدام یک از مردان شما می‌تواند پس از کشته شدن حسین، شاد و خرم باشد؟ یا کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟ یا کدام یک از شما، اشک دیدگانش را حبس و از ریزش آن جلوگیری تواند کرد؟ با اینکه هفت آسمان، برای کشته شدنش گریه کرد و دریاها با آن همه موج و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه‌هایشان و ماهیها و امواج دریاها و فرشتگان مقرب الهی و اهل آسمانها، همه و همه گریه کردند. ای مردم! آن کدام دل است که برای کشته شدنش شکافته نگردد؟ یا کدام قلبی است که ناله نکند؟ یا کدام گوش‌ی است که این شکست اسلامی را بشنود و کر نشود؟ ای مردم! ما صبح کردیم در حالی که از شهر خود رانده شده و در به در بیابانها و دور از وطن بودیم، گویی که اهل ترکستان و کابلیم، بدون هیچ گناهی که از ما سر زده باشد و کار زشتی که مرتکب شده باشیم و شکستی در اسلام وارد کرده باشیم. چنین رسمی در نسل‌های پیشین نشنیده‌ایم، این یک کار نوظهوری بود؛ به خدا قسم اگر پیغمبر به اینان پیشنهاد جنگ با ما را می‌فرمود، آنچنان که سفارش ما را کرد، از آنچه با ما رفتار کردند؛ بیشتر نمی‌توانستند بکنند، انا لله و انا الیه راجعون، چه مصیبت بزرگ و دلسوز و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوزی بود. ما آنچه را که روی داد و به ما رسید، به حساب خدا منظور می‌داریم که او عزیز است و انتقام گیرنده.» این شیوه برخورد و سخن حضرت - علیه السلام - در بدو ورود به مدینه است. حضرت خود شاهد عینی ماجرای کربلاست و باید واقعیات این موضوع و آنچه را بر سر این کاروان آمده به مردم برساند. شروع سخنان حضرت با حمد و سپاس خداوند است و تذکر به وارد شدن مصیبت‌های بزرگ بر آنان و اینکه بنی امیه شکست بزرگی بر اسلام وارد کردند و سپس شهادت حسین بن علی - علیه السلام - و اسیری کودکش و بر سر نیزه کردن سر مبارک او و در شهرها گرداندن آن را یادآوری می‌کند و این همان پیام‌رسانی واقعه کربلاست.

یکی دیگر از محورهایی که امام زین العابدین - علیه السلام - برای زنده نگه داشتن پیام کربلا به کار برد، گریه بر شهدای کربلا و پدرش امام حسین - علیه السلام - بود. «قیل: إِنَّهُ بَكَى حَتَّى خِيفَ عَلَى عَيْنِيهِ وَ كَانَ إِذَا أَخَذَ أَنَاءَ بَكَى حَتَّى يَمْلَأُهَا دَمْعًا. فَقِيلَ لَهُ فِى ذَلِكَ. فَقَالَ: وَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ قَدْ مَنَعَ ابْنِي مِنَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ مُطْلَقًا لِلسَّبَاعِ وَ الْوَحُوشِ». [۲۱]. «گفته شده که آن حضرت آنقدر گریه کردند که بر چشمان وی ترسیدند. وقتی ظرف آبی را می گرفت تا از آن بیاشامد، آنقدر گریه می کرد که ظرف از اشکش پُر می شد. وقتی علت این کار را می پرسیدند، می فرمود: چگونه گریه نکنم در حالی که آبی که برای حیوانات وحشی و درندگان آزاد بود و می توانستند از آن بیاشامند، پدرم را از آن آب منع کردند.» در روایتی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که: «بسیار گریه کنندگان پنج نفرند: حضرت آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - و امام زین العابدین.» [۲۲]. سپس حضرت هر یک را توضیح می دهد تا می رسد به امام سجاد - علیه السلام - و می فرماید: «اما علی بن الحسین: بیست سال یا چهل سال بر حسین - علیه السلام - گریه کرد (تردید از راوی است) هرگاه پیش او غذایی می گذاشتند گریه می کرد تا اینکه یکی از غلامان ایشان به حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا می ترسم از بین بروی! حضرت در جواب آیه ای را خواند که حضرت یعقوب - علیه السلام - برای فرزندانش خوانده بود. حضرت بعد از خواندن این آیه می فرماید من هیچ وقت کشته شدن فرزندان فاطمه - سلام الله علیها - را به خاطر نمی آورم، مگر اینکه بغض در گلویم می شکند.» [۲۳]. وقتی کسی به حضرت می گوید: آیا وقت آن نرسیده که حزن و اندوهت به پایان رسد؟ حضرت می فرماید: «وای بر تو! حضرت یعقوب، دوازده پسر داشت که یکی از آنها ناپدید شد، او از بس گریه کرد چشمانش سفید شد و از بس غم و غصه خورد، پشت او خم گشت در حالی که پسر او زنده بود، اما من دیدم که پدرم و برادر و عمویم و هفده تن از اهل بیتم در اطراف من کشته شدند، چگونه حزن و اندوه من به پایان رسد؟» [۲۴]. آری، آن حضرت، همیشه در غم و اندوه آن ماجرای اندوهبار بود و مدام گریه می کرد. گریه حضرت علاوه بر اینکه می توانست ابراز احساساتی پاک در قبال شهدای اهل بیت و کربلا باشد، در عین حال، ابزاری بود برای زنده نگه داشتن حادثه کربلا؛ زیرا نفس گریه بر سیدالشهداء و شهدای کربلا، موضوعیت دارد و این علاوه بر آثار و برکات خود، شعار و پیام کربلا را به تمامی نسلهای آینده می رساند.

امام و عبادت

سخن گفتن درباره ی مقام معنوی امامان، امری فوق طاقت انسانهاست و این چیزی نیست که از عهده چون ما بر آید. از این رو این مسئله را با توجه به بعضی روایات که به ما رسیده است مطرح می کنیم. حضرت امام باقر - علیه السلام - می فرماید: «پدرم علی بن الحسین هیچ نعمتی را که خداوند به او عطا نموده بود، به یاد نمی آورد مگر اینکه سجده می کرد و آیه ای از قرآن که در آن سجده باشد نمی خواند، مگر اینکه به سجده می افتاد، و خداوند هر بدی را از او دفع می کرد یا کید کینه ای را از او دفع می کرد، سجده می کرد و از هر نماز واجب فارغ می گشت، سجده می گزارد و هر گاه موفق به ایجاد صلح بین دو نفر می گشت، سجده می کرد و اثر سجود در جمیع مواضع سجود او نمایان بود و به سبب همین امر «سجاد» نامیده شده است.» [۲۵]. نیز امام باقر - علیه السلام - می فرماید: «علی بن الحسین - علیه السلام - در شبانه روز، هزار رکعت نماز می گزارد... و وقتی برای نماز، به پا می خاست، رنگ رخسارش تغییر می کرد و در قیام نمازش، مانند بنده ای ذلیل که در مقابل پادشاهی بزرگ و با جلالت ایستاده است، اعضای بدنش از خشیت الهی می لرزید، و نماز که می گزارد مانند نماز کسی بود که وداع می کند (دیگر زنده نخواهد بود تا نماز گزارد)...» [۲۶]. عبدالله بن محمد قرشی می گوید: «کان علی بن الحسین - علیه السلام - إِذَا تَوَضَّأَ اصْفَرَ لَوْنَهُ فَيَقُولُ لَهُ أَهْلُهُ: مَا الَّذِي يَغْشَاكَ؟ فَيَقُولُ: أَتَدْرُونَ لِمَنْ أَتَأَهَّبُ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ؟» [۲۷]. «علی بن الحسین - علیه السلام - وقتی وضو می کرد، رنگش زرد می گشت، اهل حضرت به وی می گفتند: چه چیزی باعث این تغییر رنگ می شود؟ ایشان می فرمود: آیا می دانید که آماده می شوم تا

در مقابل چه کسی بایستم؟» وقتی آن حضرت از وضو فارغ می‌شد، در آن موقعیت زمانی بین وضو و نمازش، لرزشی بر آن حضرت عارض می‌شد، در این مورد از حضرت سؤال می‌شد، حضرت می‌فرمود: «و یحکم اتدرون إلی من أقوم؟ و من أرید أناجی؟» [۲۸]. «وای بر شما! آیا می‌دانید به سوی چه کسی می‌خواهم بروم (و قیام کنم) و با چه کسی می‌خواهم مناجات کنم؟» اینها نبوده است مگر به سبب معرفتی که آن حضرت نسبت به خالق هستی داشته است. او همچون پدر و جد بزرگوار خود به سیره حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - تأسی می‌کرد. البته آنچه ما در این روایات و عبارات ملاحظه می‌کنیم با آنچه که واقع مسأله بوده است بسیار فاصله دارد و گذشت که درک مقام معنوی این حضرات، برای عقول بشری، ممکن نیست. امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید: «کان علی بن الحسین - علیه السلام - اذا کان شهر رمضان لم یتکلم الا بالدعاء و التسیح و الاستغفار و التکیبیر...» [۲۹]. «علی بن الحسین - علیه السلام - آنگاه که ماه رمضان فرا می‌رسید جز به دعا و تسیح الهی و استغفار و تکبیر صحبت نمی‌کرد...» همان طور که گذشت، یکی از القاب آن حضرت «ذوالثفتات» است. علت ملقب شدن حضرت به این لقب را امام باقر - علیه السلام - چنین بیان می‌دارد: «کان لابی - علیه السلام - فی موضع سجوده آثار نائنه و کان یقطعها فی السنه مرتین، فی کل مره خمس ثفتات، فسمی ذالثفتات لذلك.» [۳۰]. «در اعضای سجود پدرم آثار برآمدگیهایی بود و ایشان در سال، دو مرتبه این برآمدگیها را قطع می‌کرد و در هر بار پنج پینه را و به خاطر همین، ایشان را «ذوالثفتات» می‌گفتند.» بنا بر تقدیر الهی امام زین العابدین - علیه السلام - به علت بیماری از گزند بنی امیه در امان ماند تا منصب امامت را بعد از سیدالشهداء - علیه السلام - به عهده بگیرد.

امام و بهره‌گیری از دعا

یکی از کارهای مهم امام سجاد - علیه السلام - در آن شرایط خفقان و در آن روزگار خاموشی، نشر معارف و حقایق ناب اسلامی و عقاید شیعی به زبان دعا بود. دعا یعنی خواندن؛ دعا یعنی درخواست از خدا؛ دعا ایجاد ارتباط بین مخلوق و خالق است؛ آنجا که آدمی احساس تنهایی می‌کند و کسی را ندارد و نیاز به تکیه‌گاهی دارد که در مشکلات و مصائب به طمأنینه و آرامش دست یابد، دعا ابزاری برای نیل به این هدف است. آری حضرت - علیه السلام - در آن شرایط از طریق دعا - علاوه بر آن که مقام آن حضرت، ایجاب می‌کرد چنین سیره‌ای را در پیش گیرد - به مردم نحوه دعا، مناجات و عبادت حق تعالی را تعلیم فرمود، و در عین حال در این مدرسه عشق، الفبای اسلام و شیعه را به تشنگان حقیقت و شیفتگان اهل بیت - علیهم السلام - آموخت. دعاهای امام سجاد - علیه السلام - یادگاری است ماندگار از آن حضرت - علیه السلام - که آکنده از معارفی است که اوج تقرب انسان به خدا را نشان می‌دهد و هر کس به قدر ظرفیت خود از آنها بهره می‌گیرد. آن حضرت در این دعاها به مسائل اساسی و ریشه‌ای پرداخته است. از جمله این مسائل تأکید بر صلوات بر محمد و آل محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - می‌باشد. در آن شرایط که کسی نمی‌توانست از علی - علیه السلام - و اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - دم بزند، حضرت در دعاها صلوات بر آل محمد را بعد از صلوات بر محمد، مطرح می‌کرد. این در واقع جنگ تمام عیار با نظام حاکم بر مردم و مسلمانان در آن شرایط بود. بنی امیه بسیار کوشیده بودند که نام اهل بیت را در گذر زمان به فراموشی بسپارند و عملاً با علویان در ستیز بودند. آنها بسیاری از علویان را به شهادت رساندند. در این شرایط، حضرت در لابه‌لای دعاها نام اهل بیت را می‌گنجانید، چنان که در دعای روز عرفه می‌فرماید: «ربّ صلّ علیه و علیهم صلوة لا أمد فی أولها و لا غایة لأمدها و لا نهایة لآخرها.» [۳۱]. «ای پروردگارا! بر آن حضرت و بر آل او درود فرست، درودی که اولش را حدی و مدتی و آخرش را پایانی نباشد.» در فقره‌ای از دعا به صراحت از آنان به عنوان «خزانه‌داران علم خدا و نگهداران دین الهی و جانشینان خدا در زمین» یاد کرده است: «ربّ صلّ علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لامرک، و جعلتهم خزنة علمک، و حفظه دینک و خلفاءک فی ارضک و حججک علی عبادک و طهرتهم من الرجس و الدنس

تطهیراً بارادتک و جعلتهم الوسيلة اليك و المسلك إلى جنتك.» [۳۲]. «ای پروردگارا! درود فرست بر پاکیزه‌تران خویشان آن بزرگوار (حضرت فاطمه و ائمه اثنی عشر - علیهم السلام -) که آنان را برای فرمان خود برگزیدی و خزانه‌داران علمت و نگهداران دینت و جانشینان خود در زمینت و حجت‌های خویش بر بندگانت قرار دادی و آنان را به خواست خود از پلیدی و ناپاکی پاک ساختی و ایشان را دستاویز به سوی خود و راه بهشت خویش گردانیدی.»

امام و تبیین معارف الهی

از وظایف امام - علیه السلام - تبیین معارف الهی و تبیین انحرافات و روشن نمودن عقیده و راه صواب است. آن حضرت از عهده این مهم نیز به خوبی برآمد و در شرایط پیش آمده، از اعتقادات ناصواب منع می‌فرمود. یکی از این موارد، عقیده انحرافی تشبیه حق تعالی به خلق است. در روایتی آمده است: «روزی امام سجاد - علیه السلام - در مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - نشسته بود، همان وقت هم عده‌ای گرد یکدیگر نشسته بودند و سرانجام سخنانشان به اینجا منتهی شد که خدای متعال را تشبیه به خلق می‌کردند و او را مانند آفریده‌های وی می‌پنداشتند. حضرت سجاد از شنیدن این تشبیه نابجا و کفرآمیز، بیمناک شده از جا برخاست و کنار مرقد مطهر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - آمده با صدای بلند مناجات کرد و به مقام کبریایی معروض داشت: پروردگارا! توانایی تو آشکار شد لیکن هیئت جلال و عظمت تو ظهور نمود. مردم درباره تو به چاه نادانی فرو رفتند و تو را برخلاف آنچه بر آئی پنداشتند و به آفریده‌های خودت همانند کردند و من از آنها که دارای چنین پنداری هستم بیزارم؛ زیرا می‌دانم ماندی برای تو نیست. روزیهای آشکاری که به آنها داده‌ای، کافی برای شناسایی توست و مردم کوچک‌تر از آنند که بتوانند به راستی به تو پی ببرند تا چه رسد که تو را همانند مردم تو دانند و چون داده‌های تو را چنانچه باید مورد توجه خویش قرار ندادند، از شناخت تو درماندند و برخی از یادگارهای تو را خدای خود دانستند و تو را همپایه با آن شمردند و بدان ستودند، پس تو برتری از آنچه اینان پنداشته و ستوده‌اند.» [۳۳]. یکی دیگر از عقاید باطلی که در زمان ائمه هم وجود داشته، نظریه ی غالیان یا غلات است. در ادیان الهی، جایگاه هر چیزی مشخص شده است. دین الهی مبتنی بر وحی است و پیامها و احکام آن منتهی به وحی می‌شود. قرآن و سنت، خداوند را به ما شناسانده و صفات او را بیان نموده است. رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - را به ما معرفی کرده و جایگاه امام و شخصیت و مقام او را تبیین نموده است. امام، انسانی است مثل همه ی انسانها ولی با مقام والای خویش که وصی و خلیفه رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - است. از هر خطا و گناهی مبرا است؛ ولی اینکه کسی قائل به خالقیت امام یا الوهیت او و یا چیزی مثل این باشد، تفکر غلط و نظریه انحرافی است که ائمه - علیهم السلام - همگی با آن برخورد کرده‌اند. در زمان امیرالمؤمنین - علیه السلام - هم افرادی از غلات بودند که حضرت با آنها برخورد جدی نمود. از حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - نقل است: «عده‌ای از شیعیان ما، آنچنان ما را دوست خواهند داشت که یهود در مورد عذیر و نصاری در مورد عیسی می‌گفتند، ولی این شیعیان از ما نیستند و ما هم از آنها نیستیم.» [۳۴]. در روایتی دیگر می‌فرماید: «أحبونا حبَّ الاسلام، فما زال حبکم لنا حتی صار شیناً علينا.» [۳۵]. ما را آن چنان که اسلام گفته است، دوست بدارید، نه آنچنان که دوستی شما نسبت به ما موجب عار و ننگ ما شود.» مرحوم علامه مجلسی می‌گوید شاید مراد، نهی از غلو باشد. یعنی ما را آن طور دوست بدارید که موافق قانون اسلام باشد و شما را از آن خارج نکند. شما آنقدر ما را دوست می‌دارید به طوری که در این مسئله زیاده‌روی می‌کنید و در مورد ما چیزهایی می‌گویید که ما به آن رضایت نداریم، آن گاه موجب عار و ننگ ما می‌شوید به طوری که به سبب آنچه شما به ما نسبت می‌دهید، مردم بر ما عیب می‌گیرند. [۳۶]. در جایی دیگر می‌فرماید: «یا معشر اهل العراق، یا معشر اهل الکوفه، احبونا حبَّ الاسلام و لا ترفعونا فوق حدنا.» [۳۷]. «اهل عراق و کوفه! ما را در همان حد و به صورتی که اسلام دستور داده است، دوست بدارید و ما را بالاتر از حد خودمان نبرید.» آن حضرت براساس روایتی، در رد قیاس و استحسانات عقلی و تفسیر به رأی

نسبت به دین و شریعت می‌فرماید: «با عقلهای ناقص و رأی و نظرهای ناصحیح و قیاسهای فاسد و ناصواب نمی‌توان به دین خداوند دست یافت، فقط با تسلیم شدن به دین خدا می‌توان رسید. کسی که تسلیم ما باشد، سالم می‌ماند و از انحرافات در امان است و کسی که به ما اقتدا کند، هدایت می‌شود و کسی که به قیاس و رأی عمل کند هلاک و نابود می‌گردد و هر که نسبت به آنچه که ما می‌گوئیم یا به آن قضاوت می‌کنیم، در خود تردیدی یافت، به کسی که سبع المثنائی و قرآن را فرو فرستاده است، کفر ورزیده است و خودش نمی‌داند.» [۳۸]. همان طور که می‌بینیم آن حضرت - علیه‌السلام - راه صحیح وصول به حقیقت دین الهی را تبعیت از ائمه - علیهم‌السلام - و راههای دیگر را باطل و گمراه کننده می‌داند. راه در امان ماندن از انحرافات اقتدا به ائمه و تسلیم اوامر آنها بودن است و راههای دیگر مثل قیاس و استحسانات عقلی و تفسیر به رأی، چیزی است که آدمی را به راه صواب رهنمون نخواهد شد. حتی تردید و خلیجان شک در آنچه که معصومان - علیهم‌السلام - به آن هدایت کرده‌اند، براساس این حدیث، موجب کفر ورزیدن به خداوند است؛ چه اینکه، این بزرگواران چیزی از جانب خود نمی‌گویند و هر چه می‌گویند در امتداد وحی و حکم الهی است.

امام و فضایل اخلاقی

عفو و گذشت

در نگاهی گذرا می‌توان به این حقیقت، واقف شد که ائمه - علیهم‌السلام - نمونه بارز «والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس» بودند. مرحوم شیخ مفید نقل می‌کند که مردی از خویشاوندان آن حضرت بر او وارد شد و به ایشان جسارت کرد و ناسزا گفت؛ حضرت - علیه‌السلام - پاسخی به وی نداد تا آن شخص رفت، آنگاه به حاضران در آن ماجرا فرمود: همراه من بیایید تا جواب من را نسبت به او بشنوید. چون به در منزل آن شخص می‌رسند، حضرت - علیه‌السلام - می‌فرماید به او بگویید که علی بن الحسین آمده است. وقتی آن شخص نام علی بن الحسین را شنید، یقین کرد که حضرت برای مکافات عمل او، آمده است، ولی امام به او فرمود: «یا أخی انک کنت قد وقفت علیّ آنفاً و قلت و قلت؛ فان کنت قد قلت ما فیّ فانا استغفرالله منه، و ان کنت قلت ما لیس فیّ فغفرالله لک.» [۳۹]. «ای برادر! اندکی پیش از این به خانه من آمدی و چنین و چنان گفתי، اگر نسبتهایی که به من دادی، درست بود، از خداوند می‌خواهم که از من درگذرد و اگر آنچه که به من نسبت دادی، در من وجود نداشته باشد، خداوند از گناه تو درگذرد.» آن مرد متأثر شد و بین دو چشم حضرت - علیه‌السلام - را بوسید و گفت: آری! آنچه من در مورد شما گفتم در شما وجود ندارد و خود من به آن سزاوارتر هستم. عبدالله بن محمد بن عمر بن علی - علیه‌السلام - می‌گوید: «هشام بن اسماعیل با ما کمال بدرفتاری را می‌کرد و علی بن الحسین - علیه‌السلام - هم از او اذیت بسیاری دیده بود. وقتی از حکومت عزل شد، ولید دستور داد که در مقابل مردم نگه داشته شود تا مردم بیایند و شکایات خود را از او به حاکم بکنند. حضرت - علیه‌السلام - در حالی که او را کنار خانه مروان نگه داشته بودند از کنار او گذشت. او به حضرت سلام کرد. حضرت قبلاً به کسان خود گفته بود که کسی متعرض او نشود و شکایتی از او نکند.» [۴۰]. مردی خارج از خانه، آن حضرت را دید و به وی ناسزا گفت. غلامان حضرت بر او حمله کردند. امام به آنها گفت: او را رها کنید، سپس پیش آمد و به آن مرد گفت: «ما یستر عنک من أمرنا اکثر، ألك حاجه نعینک علیها؟» «آنچه از ما بر تو پوشیده مانده است، بیش از آن چیزی است که تو از ما می‌دانی. آیا نیازی داری تا تو را کمک کنیم؟» آن مرد شرمنده شد. حضرت پوششی را که بر دوش داشت بر دوش او انداخت و فرمود که هزار درهم به او بدهند. آن مرد بعد از آن می‌گفت: گواهی می‌دهم که تو از فرزندان پیامبرانی. [۴۱]. تمامی کارهای امامان ما برای خدا بوده است. آنان چیزی را برای خود نمی‌خواستند. وجودشان برای مکتب بوده است و به سبب همین اگر از طرف اشخاصی جاهل یا غافل به ایشان جسارت و اهانت می‌شد، به

شیوه‌ای رفتار می‌کردند که گاه موجب هدایت و ارشاد و اقرار آنان به عظمت آن حضرات می‌شد. در ماجرای شورش اهل مدینه، وقتی مردم، بنی امیه را از شهر بیرون کردند، مروان که از دشمنان اهل بیت - علیهم‌السلام - بود از امام - علیه‌السلام - خواهش کرد که خانواده‌اش در پناه امام باشد، و آن امام همام با وجودی که دشمنی مروان با اهل بیت - علیهم‌السلام - آشکار بود با بزرگواری تمام پذیرفت و خانه خویش را مأمن خانواده دشمن اهل بیت - علیهم‌السلام - قرار داد. [۴۲]. اینها واقعیاتی است که مانند آن را در تاریخ سراغ نداریم و اگر چیزی از این نوع رفتارها دیده یا شنیده‌ایم اصل و اساسش خود آنان یا از تعالیم تربیتی آنان بوده است؛ چه اینکه مکتب تربیتی و اخلاقی امامان اقتضای چنین برخوردها و رفتارهایی را دارد.

دستگیری از نیازمندان

اسلام برای رفع مشکلات اجتماع و نیاز نیازمندان، اهمیت ویژه‌ای قائل است و برای برطرف کردن این مُعضل و حل مشکل فقر، برنامه دارد. در هر جامعه‌ای، طبقه‌ای از مردم هستند که قادر نیستند نیازهای مادی خود را برطرف نمایند، اسلام برای رفع نیاز این گروه به صورت جدی مردم را به انفاق دعوت کرده است. حضرت سجاد - علیه‌السلام - در این مورد هم الگویی کاملی برای همه بودند: «عن ابن اسحاق: قال: كان بالمدينة كذا وكذا اهل بيت يأتهم رزقهم و ما يحتاجون اليه، لا يدرون من أين يأتهم، فلما مات علي بن الحسين - عليه‌السلام - فقدوا ذلك.» «ابن اسحاق می‌گوید: در مدینه خانواده‌هایی بودند که احتیاجات آنها برطرف می‌شد و آنها نمی‌دانستند که این مساعدتها از کجاست و وقتی که حضرت علی بن الحسين - علیه‌السلام - به شهادت رسید، فهمیدند که از جانب آن حضرت بوده است.» [۴۳]. آن حضرت در حالی که متکفل چنین اموری بود، اما بسیاری از آنها را در خفا و بدون اینکه معلوم شود انجام می‌دادند: «عن ابي حمزة الثمالي: انّ علي بن الحسين كان يحمل الخبز بالليل على ظهره يتبع به المساكين في الظلمة و يقول انّ الصدقة في سواد الليل يُطفىء غضب الرب.» [۴۴]. «ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که امام سجاد - علیه‌السلام - در هنگام شب بر پشت خود نان حمل می‌کرد تا در تاریکی آن را به نیازمندان برساند و می‌فرمود: صدقه دادن در تاریکی شب، آتش غضب الهی را خاموش می‌کند.» «و قال اهل المدينة: ما فقدنا صدقة السرّ حتى فقدنا علي بن الحسين.» [۴۵]. «اهل مدینه می‌گفتند: ما وقتی صدقه‌های پنهانی را از دست دادیم که علی بن الحسين - علیه‌السلام - از دنیا رفت.» آن حضرت، دستگیری از نیازمندان را یکی از وظایف بایسته خود تلقی می‌کرد و همان‌طور که گذشت، شخصاً این امر را به عهده می‌گرفت و صدقه و دستگیری پنهانی را موجب تقرب بیشتر به خداوند و رشد و کمال معنوی می‌دانست. امام سجاد - علیه‌السلام - در آن شرایط حاکم بر شام و در حال اسارت در کاخ یزید، جنگ حضرت امیر - علیه‌السلام - با معاویه را، جنگ با قاسطین شمرده، به این عملکرد افتخار می‌کند. آن حضرت بر محمد بن اسامه بن زید که مریض بود، وارد شد و او را در حال گریه دید، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: قرضی بر ذمه دارم. حضرت سؤال کرد: چقدر است؟ گفت: پانزده هزار دینار. حضرت فرمود: «دین تو به عهده من، من پرداخت می‌کنم.» [۴۶]. این بزرگواران وقتی عمل خیری را اراده می‌کردند، به کمیت آن، نظر نداشتند و فقط به انجامش می‌اندیشیدند.

امام و شهادت

«خطب الحسن بن علی - علیه‌السلام - بعد قتل ابیه فی خطبته: لقد حدّثنی حبیبی جدی رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - انّ الامر یملکه اثنا عشر اماماً من اهل بیته و صفوته، ما منّا الا مقتول او مسموم.» [۴۷]. «امام حسن - علیه‌السلام - بعد از شهادت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - ضمن خطبه‌ای فرمود: جدّ محبوبم رسول الله به من چنین حدیث کرد که امر امامت را دوازده امام از اهل بیت و برگزیدگان ایشان به عهده خواهند گرفت. همه ی ما یا کشته خواهیم شد یا مسموم.» مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار می‌فرماید: «بسیاری از اصحاب ما نظر بر این دارند که ائمه ما - علیهم‌السلام - همگی به صورت شهادت از این دنیا رفته‌اند و برای

این مدعا به قول امام صادق - علیه السلام - استدلال نموده‌اند که همگی ما شهید هستیم.» [۴۸]. شهادت، هنر مردان خدا و نقطه اوج انسانیت است و امامان ما که کمال انسانیت را دارا بودند و نمونه تام و کامل انسان بودند، به این مقام از دیگران سزاوارترند. امام سجاد - علیه السلام - از کاروان شهدای کربلا و بقیه الشهداء این کاروان بود که به تقدیر الهی باید می‌ماند تا پیام کربلا که همانا احیای اسلام بود را برساند و منصب امامت را به عهده گیرد و این امانت الهی را به امامان بعدی بسپارد. شهادت برای امامان ما زینت و فخر است. امام سجاد پس از اسارت در کاخ ابن زیاد در میان کاروان اسیران - وقتی ابن زیاد او را تهدید به قتل کرد - فرمود: «ای ابن زیاد! آیا مرا به مرگ تهدید می‌کنی و می‌ترسانی؟ آیا ندانستی که مرگ برای ما عادت است و شهادت مایه‌ی سربلندی ماست؟» [۴۹]. خاندان اهل بیت، خاندان شهادت بودند. پدر آن حضرت؛ حضرت سیدالشهداء، آقا و سرور تمامی شهدا بود. برادرانش از شهدای کربلا بودند. عموی بزرگوارش حضرت امام مجتبی - علیه السلام - به شهادت رسید. جد بزرگوارش علی مرتضی، شهید محراب بود و جده مکرمه‌شان حضرت زهرا - سلام الله علیها - را نیز دنیاطلبان به شهادت رساندند و سایر ائمه - علیهم السلام - نیز چنین‌اند. آن حضرت نیز پس از عمری جهاد، تلاش و رنج در راه احیا و اعتلای فرهنگ نبوی، در روز شنبه، [۵۰] یازدهم یا دوازدهم محرم [۵۱] سال ۹۵ هجری [۵۲] در زمان حکومت ولید بن عبدالملک به دست هشام بن عبدالملک [۵۳] یا خود ولید بن عبدالملک [۵۴] به شهادت رسید و در بقیع، کنار عموی بزرگوار خویش به خاک سپرده شد. [۵۵] امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید: «شبی که علی بن الحسین - علیه السلام - وعده دیدار حق را داشت به پدرم فرمود: پسر من آب وضویی برایم بیاور. پدرم آب وضویی برایشان آورد. فرمود: این را نمی‌خواهم چون در آن مرداری است. پدرم رفت و چراغ آورد و دید در آن، موش مرده‌ای است. آب وضوی دیگری برایشان آورد. فرمود: پسر جان! این همان شبی است که مرا وعده داده‌اند...» [۵۶]. حضرت ابوالحسن - علیه السلام - می‌فرماید: «وقتی زمان وفات علی بن الحسین - علیه السلام - فرا رسید بی‌هوش شد و سپس چشمان خود را باز کرد و سوره «اذا وقعت الواقعة» و «انا فتحنا» را قرائت کرد و فرمود: حمد و سپاس خدایی را که وعده خود با ما را وفا کرد و زمین را به ارث ما داد که در بهشت هر جا که خواهیم جا بگیریم، چه نیک است پاداش اهل عمل، و همان ساعت قبض روح شد و چیز دیگری نفرمود.» [۵۷]. السلام علیه یوم ولد و یوم استشهد و یوم یبعث حیاً.

باورقی

- [۱] زندگانی علی بن الحسین - علیه السلام - سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چ ۸، ۱۳۷۷، ص ۶۵.
- [۲] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه - علیهم السلام - رسول جعفریان، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱؛ تاریخ خلفا، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۴۹۰.
- [۳] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه - علیهم السلام - رسول جعفریان، ص ۲۲۲؛ تاریخ خلفا، ص ۴۹۰ - ۴۹۱.
- [۴] بحارالانوار، مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۴۳.
- [۵] اختیار معرفه الرجال، کشی، ص ۱۲۳.
- [۶] بحارالانوار، مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
- [۷] اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، با ترجمه سید احمد فهری زنجانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵.
- [۸] لهوف، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.
- [۹] لهوف، ص ۱۶۶.
- [۱۰] همان، ص ۱۶۶.
- [۱۱] همان، ص ۱۶۶.

- [۱۲] همان، ص ۱۷۱.
- [۱۳] زندگانی علی بن الحسین - علیه السلام - ص ۶۵.
- [۱۴] سوره ی شوری (۴۲) آیه ۲۳.
- [۱۵] سوره ی اسری (۱۷) آیه ۲۶.
- [۱۶] سوره ی انفال (۸) آیه ۴۱.
- [۱۷] سوره ی احزاب (۳۳) آیه ۳۳.
- [۱۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.
- [۱۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹.
- [۲۰] لهوف، ص ۲۰۷ - ۲۱۰.
- [۲۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸ - ۱۰۹؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۸۰.
- [۲۲] خصال، صدوق، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ص ۳۷۲ - ۳۷۳.
- [۲۳] خصال، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.
- [۲۴] مناقب، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.
- [۲۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶.
- [۲۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۱.
- [۲۷] همان، ص ۷۴.
- [۲۸] حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۳، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۸.
- [۲۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۵.
- [۳۰] همان، ص ۶.
- [۳۱] ترجمه و شرح صحیفه ی کامل سجادیه، ص ۳۳۵.
- [۳۲] همان، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.
- [۳۳] ارشاد شیخ مفید، ص ۵۰۴ و ۵۰۵.
- [۳۴] اختیار معرفه الرجال، ص ۱۰۲.
- [۳۵] ارشاد، ص ۴۹۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۳.
- [۳۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۳.
- [۳۷] حلیه الاولیاء، ص ۱۳۷.
- [۳۸] کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، دار الکتب الاسلامیه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۲۴.
- [۳۹] ارشاد، ص ۴۴۹؛ کشف الغمه، ص ۷۵.
- [۴۰] ارشاد، ص ۵۰۰؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۶ با مختصر تفاوت؛ کشف الغمه، ص ۱۰۰.
- [۴۱] کشف الغمه، ص ۱۰۱.
- [۴۲] سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۰، ص ۲۵۹.
- [۴۳] بحار الانوار، ج ۴۶، همان، ص ۵۶؛ ارشاد، همان، ص ۵۰۱.
- [۴۴] سیر اعلام النبلاء، ذهبی، مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۳۹۳.

- [۴۵] کشف الغمه، ص ۱۰۱؛ حلیه الاولیاء، ص ۱۳۶.
- [۴۶] حلیه الاولیاء، همان، ص ۱۴۱.
- [۴۷] بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷.
- [۴۸] همان، ص ۲۰۹.
- [۴۹] لهوف، ص ۱۷۱.
- [۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۳؛ مناقب، ص ۱۸۹.
- [۵۱] مناقب، ص ۱۸۹. بعضی گفته‌اند ۱۸ محرم و بعضی گفته‌اند ۲۵ محرم.
- [۵۲] همان، ص ۱۸۹.
- [۵۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۳.
- [۵۴] همان، ص ۱۵۳.
- [۵۵] همان، ص ۱۵۴.
- [۵۶] کافی، کلینی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، انتشارات مسجد، ج ۲، ص ۳۷۱.
- [۵۷] همان، ص ۳۷۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

